



درس هشتم: در کوی عاشقان

۱- بروید ای حریفان، بکشید یار ما را به من آورید آخر، صنم گریز پا را
قلمرو زبانی: حریفان: همراهان و یاران / گریز پا: گریزان / آخر: قید
قلمرو ادبی: صنم: استعاره از یار (شمس تبریزی) / واج آرایبی «ر»
قلمرو فکری: ای یاران و هم‌رهان، بروید و یاری را که از ما گریزان است (شمس تبریزی) بیاورید.

۲- به ترانه های شیرین ، به بهانه های زرین بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را

قلمرو زبانی: شیرین : زیبا و گوش نواز / موزون: دارای وزن / خوب : زیبا روی

قلمرو ادبی: ترانه های شیرین: حس آمیزی / مه : استعاره از شمس تبریزی

قلمرو فکری: بروید یارِ زیبارو و خوش دیدار ما را با سخنان شیرین و ترانه های خوش آهنگ، به خانه بازگردانید.

۳- اگر او به وعده گوید که دم دگر بیایم همه وعده مکر باشد ، بفرید او شما را

قلمرو زبانی: دم دگر : لحظه ای دیگر

قلمرو ادبی: واج آرای: « د »

قلمرو فکری: اگر یار به شما وعده بدهد که به زودی خواهد آمد، بدانید که وعده های او حقیقت ندارد و دارد شما را می فریبد.

۴- هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست ما به فلک می رویم، عزم تماشا که راست

قلمرو زبانی : هر نفس : هر لحظه / فلک : آسمان / عزم : قصد

قلمرو ادبی: نفس: مجاز از لحظه / چپ ، راست: تضاد / صدای عشق : اضافه استعاری / چپ و راست: کنایه : از همه جا / به فلک رفتن: کنایه از عروج معنوی

قلمرو فکری: صدای آواز عشق (صدای معشوق) از همه طرف شنیده می شود. ما قصد رفتن به عالم بالا (عالم ملکوت) را داریم، چه کسی قصد همراهی و تماشا دارد؟

۵- ما به فلک بوده ایم ، یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم، جمله ، که آن شهر ماست

قلمرو زبانی: فلک : آسمان ، در این جا عالم معنا / جمله : همه « قید »

قلمرو ادبی: فلک ، ملک : جناس / شهر : مجاز : سرزمین ، وطن / تلمیح : انا لله و انا الیه راجعون ، و نیز : کُل شیء یرجع الی اصله

قلمرو فکری: ما ابتدا در عالم بالا بوده ایم. در آنجا یار و همنشین فرشتگان بودیم. دوباره قصد بازگشت به آنجا را داریم؛ چون جایگاه اصلی ما همان جاست.

۶- رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

قلمرو زبانی : مبتلا : گرفتار

قلمرو ادبی : سر به بالین نهادن : کنایه از خوابیدن / واج آرایی « آ » ، مصوت کوتاه « آ » / خراب : کنایه از عاشق و پریشان حال

قلمرو فکری : برو بخواب و مرا تنها بگذار، من عاشق و بی قرار و شبگرد را ترک کن!

۷- دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم ، کاین درد را دوا کن

قلمرو ادبی : درد و دوا : تضاد / واج آرایی « د »

قلمرو فکری : در وجود من دردی است که دواي آن جز مرگ نیست. پس من چگونه از تو بخواهم که درد مرا

دوا کنی. (معنی دیگر مصراع اول: دردی به جز مرگ وجود دارد که درمانی ندارد!)

۸- در خواب دوش، پیری در گوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

قلمرو زبانی: دوش: دیشب / پیر: مرشد

قلمرو ادبی: گوی عشق: اضافه تشبیهی / سو، کو: جناس

قلمرو فکری: دیشب در خواب پیری (مرشدی) را دیدم که با دست به من اشاره می‌کرد که؛ «نزد ما بیا!»

۹- به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد

قلمرو ادبی: روان بودن تابوت: کنایه از مُردن و تشییع کردن. / درد این جهان داشتن: کنایه از دلبستگی به دنیا / واج آرایبی «ر».

قلمرو فکری: بعد از مرگ که جنازه ام را تشییع می‌کنند. گمان نکن که من به این دنیا دلبستگی داشتم و از ترک آن غمگینم.

۱۰- برای من مگری و، مگو دریغ! دریغ! به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد

قلمرو زبانی: مگری: فعل نهی از مصدر «گریستن» / دریغ: افسوس (شبه جمله)

قلمرو ادبی: دیو: استعاره از هوا و هوس / به دام دیو افتادن: کنایه از گرفتار هواهای نفسانی شدن / واج آرایبی «د» / واژه آرایبی (تکرار): دریغ

قلمرو فکری: در روز مرگ، برایم گریه نکن و نگو افسوس که از دنیا رفت! افسوس و تاسف به حال کسی باید خورد که در دام هوای نفسانی گرفتار است.

۱۱- کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

قلمرو ادبی: دانه انسان: اضافه تشبیهی / دانه، زمین، رُستن: مراعات نظیر

قلمرو فکری: اگر دانه را در زمین بکاری حتماً می‌روید. پس چرا به رویش و حیات انسان در جهان دیگر اعتقاد نداری!؟